

واکاوی چگونگی عوامل موثر بر محور مقاومت در سیاست‌های منطقه‌ای در غرب آسیا (اهداف و منافع)

حجت اله صفرپور* / حسین احمدی** / مرتضی اباذری***

چکیده

بیداری ملت‌های مسلمان در کشورهای عربی، آغازگر تغییرات اساسی در برخی از این کشورها شده است که بی‌شک پیامدهای منطقه‌ای مهمی به دنبال خواهد داشت. تحولات این منطقه از مهمترین مسائل و موضوعات بین‌المللی طی چند سال گذشته بوده است. جمهوری اسلامی ایران، حزب الله لبنان، گروه‌های مقاومت در فلسطین، انصارالله در یمن، مردم عراق، سوریه و بحرین، از شناخته شده‌ترین اجزاء و اعضای محور مقاومت اسلامی در منطقه هستند. در راستای انجام این پژوهش که به شیوه توصیفی - تحلیلی به رشته تحریر در آمده است و تحت عنوان تاثیر محور مقاومت بر سیاست‌های منطقه‌ای ایالات متحده آمریکا در غرب آسیا نام دارد این سوال مطرح شده است که: محور مقاومت چگونه منافع آمریکا در غرب آسیا را تحت تاثیر قرار می‌دهد؟ برای پاسخ دهی به این سوال دو فرضیه عنوان گردید که: محور مقاومت مانع تحقق منافع و اهداف آمریکا در غرب آسیا شده است و عملکرد آن به عنوان قدرت منطقه‌ای و فرماندهی باعثة تقویت مفهوم مقاومت شد. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که: هدف آمریکا در منطقه خاورمیانه نه تنها مبارزه با تروریسم نیست. آمریکا با حمایت از گروه‌های افراطی در سوریه خواهان ساقط کردن دولت بشار اسد و فشار به جمهوری اسلامی ایران و همچنین فروپاشی محور مقاومت است. اقدامات سپاه قدس و هماهنگی محور مقاومت در سوریه سبب شکست اهداف آمریکا در سوریه و منطقه گردید.

کلید واژه‌ها

غرب آسیا، سیاست خارجی، تروریسم، اسلام سیاسی، منازعه، جنگ نیابتی، مقاومت.

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی مسائل ایران، واحد شهرضا، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرضا، ایران
** استادیار گروه علوم سیاسی، واحد شهرضا، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرضا، ایران (نویسنده مسئول) ahmadiiichs@gmail.com
*** استادیار گروه علوم سیاسی، واحد شهرضا، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرضا، ایران

مقدمه

محور مقاومت در منطقه غرب آسیا، علاوه بر فلسطین، سوریه، عراق در یمن هم با همکاری و حمایت اصولی و اساسی ایران از محور مقاومت همانند نگینی در جهان اسلام خوش درخشیده است. محور مقاومت توطئه دشمنان برای تغییر جغرافیا و مرزهای کشورهای اسلامی و مستقل منطقه را ناکام گذاشته و همین مساله باعث شده است صهیونیست‌ها و آمریکایی‌ها به دنبال خلع سلاح محور مقاومت باشند.

جمهوری اسلامی به‌عنوان الگوی سیاسی-ایدئولوژیک مهم‌ترین عضو محور است و رهبری معنوی آن را برعهده دارد. حزب‌الله لبنان از لحاظ قدرت نظامی و عملیاتی در خط مقدم محور مقاومت قرار دارد؛ سوریه نیز به‌دلیل برخورداری از حکومت مستقل (در مقایسه با برخی گروه‌های مبارز) و همسایگی با رژیم صهیونیستی از اهمیت زیادی برخوردار است. وفاداری این کشور به جمهوری اسلامی در طول ۴۰ سال گذشته اهمیت آن را در محور مقاومت افزایش داده است. سوریه اولین دولت عربی‌ای بود که بعد از پیروزی انقلاب نظام جمهوری اسلامی را به رسمیت شناخت و در طول هشت سال دفاع مقدس تنها متحد ایران بود؛ در واقع هسته اولیه محور مقاومت از سال ۱۳۵۹ و با حمایت سوریه از ایران در جنگ تحمیلی تشکیل شد. برخلاف تبلیغات دروغین رسانه‌های معاند مبنی بر حمایت مالی ایران از جنبش‌های آزادیبخش، حمایت جمهوری اسلامی ایران از محور مقاومت در قالب الگوسازی، هدایت و مشاوره بوده و مطابق قانون اساسی و در راستای تأمین منافع ملی صورت می‌گیرد.

امنیت ملی و بین‌المللی ایران با امنیت منطقه خلیج فارس و غرب آسیا گره خورده است و هرگونه ناامنی در منطقه مستقیماً امنیت ملی کشورمان را تهدید کرده و برعکس، افزایش ضریب امنیتی منطقه موجبات تأمین امنیت ملی ایران را فراهم می‌کند. بررسی آثار و پیامدهای، سیاسی، امنیتی و اقتصادی محور مقاومت و عملکرد گروه‌های جهادی به‌ویژه حزب‌الله لبنان نشان می‌دهد که شکل‌گیری محور مقاومت و سیاست ایران در قبال آن نتایج ارزشمندی داشته است؛

آمریکایی‌ها طی سال‌های گذشته طرح شکل‌گیری خاورمیانه جدید را بر اساس نقشه‌ها و دسیسه‌هایشان بیان کردند و طبق برنامه ریزی‌ها مستقیماً وارد جنگ در کشورهایی همچون عراق و افغانستان شدند. ایالات متحده میلیاردها دلار در جنگ افغانستان و عراق هزینه کرد اما نتوانست زمینه طرح خاورمیانه جدید را فراهم کند.

ایجاد جنگ‌های نیابتی با بهره‌گیری از تروریست‌هایی همچون گروه تکفیری داعش از دیگر نقشه‌های آمریکایی‌ها برای رقم زدن تحولات جدید بود، که با رویکرد انقلابی ایران و شکل‌گیری انسجام بین

کشورهای منطقه، داعش نیز نتوانست به طور شایسته برای کاخ سفید نقش ایفا کند از این رو با ایستادگی محور مقاومت مواجه و نابود شد. تلاش های کشورهای عضو محور مقاومت و همچنین اقدامات سپاه قدس در عراق و سوریه حاکی از شکست راهبردی امریکا در منطقه و اهداف و اقدامات این کشور در منطقه خاورمیانه دارد.

مبانی نظری

واقع گرایی

واقع گرایی به صورت یک رویکرد نظری از اواخر دهه ۱۹۳۰ وارد عرصه بین الملل شد و در دهه ۱۹۶۰ به واسطه مسایل روانشناختی از سوی رفتار گرایان به چالش کشیده شد. اهمیت واقع گرایی این است که برای مدت طولانی این رشته با رفتار گرایی عجین شده است و اصولدار شکل دادن به آن نقش بسیار موثری داشته است (قوام و زرگر، ۱۳۸۸: ۷۸) واقع گرایان دولت را بازیگر اصلی صحنه سیاست بین الملل تلقی می کنند و سازمانهای غیر حکومتی در چهار چوب روابط میان دولتها عمل می کنند. دولت بر خلاف سطح داخلی، در سطح خارجی در یک نظام فاقد اقتدار مرکزی با سایر دولتها در همزیستی به سر می برند و برای تامین امنیت و بازار و ... با یکدیگر به رقابت می پردازند، ماهیت چنین رقابتی بر اساس بازی با حاصل جمع صفر تبیین می گردد. واقع گرایان ضمن تاکید بر منافع ملی بر این اعتقادند که اصولاً از بین بردن گزینه قدرت صرفاً یک آرمان است اصولاً کل سیاست مبارزه ای برای قدرت تعریف می شود (قوام و زرگر، ۱۳۸۸: ۷۹).

واقع گرایان استدلال می کنند که آن سلسله قواعد اخلاقی و سیاسی که در سیاستهای داخلی به کار می رود لزوماً قابل اطلاق در عرصه بین الملل نیست. برخی واقع گرایان معتقدند در یک نظام خود یاری دولتها نمی توانند برای بقا خویش به ضمانت دولتهای دیگر متکی باشند. به واقع دفاع از خود بارزترین تجلی خودیاری است، اصل خود یاری نتیجه استقلال سیاسی دولتها است. از منظر واقع گرایی دولتها به هیچ اقتداری پاسخ گو نیستند بنابراین باید خود به دنبال تامین منافع خویش و حفظ خود باشند، پس منافع ملی براساس قدرت تعریف می شود. زیرا اگر دولتها توان کافی نداشته باشند برای تامین منافع خود با مشکل مواجه خواهند شد. این رویکرد مبتنی بر نقش مسلط نظام است که طی آن رفتار دولتها ناشی از شریط آشوب زدگی است ولی برخی بر این اعتقادند که نظام دولتها نتیجه منطقی سرشت قدرت طلبانه بشر است. آنها به تعارض در عرصه سیاست بین الملل تاکید دارند و معتقدند همکاری تا زمانی امکان پذیر است که به تامین منافع ملی کمک کند. یکی از مفاهیم مورد توجه واقع گرایان

آنارشی است یعنی در چهارچوب نظام بین الملل قدرت فائقه ای وجود ندارد، آنارشی چها چوب اجتماعی و سیاسی را که در آن نظام بین الملل به وقوع می پیوندد تعریف می کند، آنچه عرصه داخلی را از عرصه بین الملل متمایز می سازد نبود اقتدار جهانی است (قوام و زرگر، ۱۳۸۸: ۸۶).

زمینه تاریخی طرح نظریه واقع گرایی در نیمه قرن بیستم

غالبا گفته می شود که واقع گرایی نوین واکنش دسته جمعی در مقابل آرمان گرایی بوده است. عمده دانشمندان روابط بین الملل و علوم سیاسی با همراهی امریکا و انگلیس که هنوز از یاد آوری جنگ جهانی اول شوکه می شدند رهیافتی اساسا اخلاقی حقوقی (آرمانگرایانه) اتخاذ کردند که جنگ را هم تصادف هم گناه می دانستند. اما بحران اقتصادی ۱۹۲۹ روح همکاری بین المللی (۱۹۲۵-۱۹۲۹) از بین می برد، در دهه ۱۹۳۰ سیاستهای توسعه طلبانه آلمان نازی و ژاپن تلاشهای آرمان گرایان را به شکست منتهی کرد. جنگ جهانی دوم خبر از عقلانیت و نظم پذیری بشر نمی داد. بسیاری بر این اعتقادند که جنگ جهانی دوم ناشی از نادیده انگاشتن سیاسی قدرت بوده است. رهیافت اصلاح طلبانه (آرمان گرایانه) که ویژگی مطالعات سالهای بین دو جنگ بود کنار گذاشته شد و در امریکای پس از جنگ واقع گرایی به مکتب مسلط فکری تبدیل شد. ظهور واقع گرایی نوین همراه با احیا انگاره های سنتی بود. دولتها بازیگران اصلی در سیاست بین الملل اند. محیط نظام بین الملل آنارشیک است راه حل نهایی برای جنگ وجود ندارد، توسل به منافع مشترک بشر و حکومت جهانی پوچ است، مدیریت نظام مبتنی بر منافع دولتها است، بهترین راه حفظ صلح برقراری موازنه قدرت است. ابتدا منافع ملی برای تحلیل گرانی جاذبه یافت که توجه اصلی شان معطوف به ارزیابی سیاست های خارجی بود که عملا به جنگ جهان دوم منجر شد. واقع گرایی نوین بر مبنای آنچه (واقع گرایی سنتی صادره از اروپا) نامیده می شود متفاوت است از واقع گرایی دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ که ویژگی کاملا متفاوتی از واقع گرایی سنتی دارد به نوعی خود از منتقدان اصلی واقع گرایی بعد از جنگ جهانی است (مستوری کاشانی، ۱۳۷۱: ۸۲).

بررسی موقعیت ژئوپلتیک ایالات متحده امریکا

تاریخ شکل گیری دولت آمریکا که به اوایل قرن هفدهم بازمی گردد. در فواصل سالهای ۱۶۲۰ تا ۱۶۳۸ فرقه مذهبی پیوریتنها^۱ یا پیرایشگران مذهبی، برای گریز از مجازات اعدام سلسله پادشاهان

^۱ . Puritains

استوارت، به سواحل قاره آمریکای شمالی در اقیانوس اطلس مهاجرت کردند. کشتی مای فلاور^۱ نخستین مهاجران را در جنوب «آکادی» پیاده کرد در این گروه و سایر مهاجران ابتدا پنج مستمر را بنا نهادند که نام انگلستان جدید را بر آن گذاشتند. در جنوب ویرجینیا نیز گروهی از مهاجران انگلیکن و سپس کاتولیک‌ها سرزمین‌هایی را متصرف شدند. روند مهاجرت انگلیسی‌ها مستمراً ادامه یافت تا این که در سال ۱۷۴۰، خط ساحلی اقیانوس اطلس مجموعاً دارای سیزده مستمر شد که جمعیت آن‌ها شامل یک میلیون نفر جمعیت فعال بود. طی سال‌های ۱۷۸۰، دولت انگلستان نبرد هفت ساله‌ای را با فرانسه پشت سر گذاشت و دچار کسری بودجه شد. جرج سوم و وزیرش گرنویل^۲ تصمیم گرفتند کسری بودجه را از راه افزایش مالیات از مستمرات تأمین کنند. در نتیجه حوادث تجارت چای و مالیات تمبر زمینه شورش را در مستعمرات سیزده‌گانه انگلستان در آمریکا ایجاد کرد. آلمان افزایش مالیات تمبر باعث اعتراض سکنه ایالت‌ها شد. در اکتبر ۱۷۶۵ نمایندگان مناطق در فیلادلفیا تشکیل جلسه دادند و به افزایش مالیات اعتراض کردند. اعتراض نماینده ماساچوست بر این استوار بود که افزایش مالیات در انگلستان باید به تصویب مجلس عوام برسد ولی سکنه انگلیسی قاره آمریکا نماینده‌ای در مجلس عوام ندارند و تحمیل مالیات امکان‌پذیر نیست. مسائل تجارت چای بحران را حادتر ساخت. در سال ۱۷۷۳ دولت انگلستان سعی کرد سکنه و آمریکا را به قبول مصرف انحصاری چای کمپانی هند شرقی مجبور سازد. این کمپانی حجم زیادی از چای را به سواحل آمریکا حمل کرده بود که سکنه چون افزایش این حجم چای بازار آن‌ها را دچار رکود می‌کرد، آن را تحریم کردند و حتی یک روز در بندر بستون گروهی از اهالی تعدادی از صندوق‌ها را به آب انداختند. گروهی نیز ملبس به لباس سرخ‌پوشان شدند و صندوق‌های چای را منهدم کردند و بدین ترتیب جنگ میان سکنه و قوای انگلستان آغاز شد (پی‌یردرنیک، ۱۳۹۲: ۱۱۱). دو ایالت بستون و ماساچوست از سایر ایالت‌ها مدد خواستند و نهایتاً پنجاه نماینده در فیلادلفیا جمع شدند و با تشکیل کنگره‌ای، قانون اساسی آمریکا به حقوق ملت را اعلام کردند. در همین اوضاع و احوال، ایالت ویرجینیا اعلام استقلال کرد و سایر ایالت نیز تبعیت کرده و نهایتاً در چهار ژوئیه ۱۷۷۶ کنگره در فیلادلفیا اعلام استقلال عمومی کرد. البته دولت انگلستان به سرعت تسلیم نشد و جنگ سختی میان قوای نه چندان ورزیده استقلال‌طلبان ارتش انگلستان آغاز شد. در نهایت استقلال‌طلبان به سه علت نتوانستند قوای انگلستان را شکست دهند. اول اینکه تدبیر و ابتکار رهبر استقلال‌طلبان، جرج واشنگتن، در کسب پیروزی بسیار مؤثر بود، دوم اینکه حمایت‌های دولت فرانسه از

⁶ My Flower

⁷ Grenville

استقلال طلبان عامل مهمی در پیروزی‌ها تلقی می‌شد، و سوم اینکه دوری سرزمین آمریکا از انگلستان باعث شده بود لندن از حمایت و تقویت مستمر قوای خود عاجز باشد. دولتمردان آمریکایی پس از استقلال کشور، در صدد حفظ منافع قاره‌ای خود برآمدند. تصمیمات کنگره وین مشکلاتی را برای آمریکا فراهم ساخت. دولت وقت سعی کرد استعمار خود را در آمریکای جنوبی مجدداً برقرار سازد. که این اقدام با سیاست تجاری دولت انگلستان در مناطق آمریکای جنوبی برخورد داشت. جرج کانینگ^۱ وزیر خارجه بریتانیا پیشنهاد کرد با دولت انگلستان و آمریکا اعلامیه مشترکی منتشر کنند و در آن هر گونه مداخله قدرت‌های اروپایی را در آمریکای جنوبی ممنوع سازند. در سال ۱۸۲۳ رئیس‌جمهور آمریکا، جمیز مونرو^۲ در پیامی دکتترین خود به کنگره را اعلام کرد. اعلامیه مونرو حاکی از این امر بود که هرگونه اقدام دول اروپایی برای بازگشت بخش‌هایی از خاک آمریکا به حالت مهاجرنشین‌های سابق از نظر ایالت متحده آمریکا عملی خصمانه تلقی می‌شود. وزیر خارجه آمریکا «جان کوینسی آدام»^۳ به مونرو پیشنهاد کرد که اعلامیه به صورت یک‌جانبه و صرفاً از طرف دولت آمریکا اعلام شود و صدور اعلامیه مشترک با انگلستان ضرورتی ندارد. عوامل متعددی در افزایش قدرت دولت آمریکا مؤثر بوده است. وحدت ایالات آمریکا، زمینه افزایش قدرت این سرزمین بکر را فراهم ساخت. عامل دیگر قدرت آمریکا درآمد فوق‌العاده اقتصاد این سرزمین و وجود مردان معجزه‌گر تجارت بود. پشتکار مردان تاجر مسلکی چون جان دی راکفلر بازرگان بزرگ مواد غذایی و ارباب بعدی میادین نفت در آمریکا، آندریو کارنگی^۴ ... طی نیمه دوم قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم، رونق و قدرت اقتصادی را برای آمریکا به ارمغان آورد. قدرت روزافزون آمریکا به ویژه در حوزه‌های اقتصادی، زمینه ایجاد سیاست خارجی قاره‌ای را برای این دولت به وجود آورد. دولت آمریکا طی ربع آخر قرن نوزدهم، سیاست پان آمریکن و حمایت از هویت آمریکایی را برای جلوگیری از نفوذ دول اروپایی در قاره آمریکا دنبال می‌کرد. سیاست نفوذ آمریکا فقط محدود قاره آمریکا نبود، بلکه در حوزه و اقیانوس آرام و حتی آلاسکا نیز این دولت سعی داشت شعاع نفوذ خود را گسترش دهد. و حتی بعدها با خروج انگلستان از خلیج فارس آمریکا با حضور خود جای استعمار انگلستان را گرفت و به عنوان بازیگری مقتدر در مسائل خاورمیانه و خلیج فارس به ایفای نقش پرداخت (پی‌یردرنیک، ۱۳۹۲: ۱۱۱).

^۱ . George Caning

^۲ . James Monro

^۳ . John Qouincy Adams

^۴ . Andreeo Carnegie

سیاست خارجی آمریکا

کشور آمریکا با انقلاب علیه استعمار انگلستان در سال ۱۷۸۷ تأسیس شد. اصول اساسی که حکومت در آمریکا بر اساس آن شکل گرفته و منافع ملی آمریکا بر اساس آن تعریف شده است عبارت از سرمایه‌داری، لیبرالیسم، دموکراسی و تجارت آزاد است. این ارزش‌ها در طول سالیان متمادی پس از استقلال آمریکا، از انگلیس در سال ۱۷۸۷ قوام یافته و تبدیل به ساختارهای ذهنی مردم آمریکا شده است و چنانچه هر رهبری خلاف این اصول عمل کند یا چنین برآید که وی درصدد زیر پا گذاشتن این اصول است، آن فرد مقامی غیرمسئول شناخته خواهد شد، جایگاهش تضعیف می‌شود و حتی ممکن است برکنار شود. همچنین در فضاهای انتخاباتی این امر معمول است که رقبای سیاسی برای اینکه حریف خود را از میدان خارج کنند، سعی نموده‌اند رقیب خود را نسبت به این اصول بی‌اهمیت یا حتی مخالف با این اصول نشان دهند و در مقابل، خود را در برابر این مهم، مسئول و وظیفه‌شناس جلوه دهند (جوان‌شهرکی، ۱۳۸۷: ۱۲). تلاش می‌کند.

اوباما برای رسیدن به این اهداف با دو چالش اساسی روبروست:

نخستین مورد درباره‌ی عملکرد اوباما در منطقه‌ی خاورمیانه و به خصوص در نخستین سال حضورش در کاخ سفید قابل مشاهده است. اوباما در ابتدا سعی داشت با درک واقعیت‌های منطقه‌ی خاورمیانه، به سمت تعامل و همکاری با کشورهای این منطقه حرکت کند و به ارزش‌های سنتی این کشورها احترام بگذارد؛ چنان که در جریان سفرش به خاورمیانه، طی سخنرانی در دانشگاه قاهره سعی نمود در این خصوص به کشورهای منطقه حسن نیت نشان دهد. رهبران کشورهای محافظه‌کار عربی منطقه نیز این سخنان را مقبول یافتند و گمان کردند طرح‌های بلندپروازانه‌ای چون طرح خاورمیانه‌ی بزرگ که جرج بوش پسر آن را مطرح کرده بود، به فراموشی سپرده شده است. از این رو، در این سفر استقبال شایانی از وی شد. اما این اقدامات اوباما انتقادات تند جامعه‌ی لیبرال آمریکا را برانگیخت. وی از سوی برخی رسانه‌ها و رقبای سیاسی خود، همچون جان مک کین، متهم شد که برای ارتباط نزدیک داشتن با کشورهای خاورمیانه، ارزش‌های آمریکایی چون آزادی در معنای لیبرال را نادیده گرفته است. از این رو، او ناچار به تعدیل رفتار خود در این خصوص در دور دوم انتخاباتی و ریاست جمهوری اش شد؛ چنان که در هنگام انقلاب مصر و پس از تزلزل نظام حکومتی برای رفتن مبارک از قدرت، که متحد دیرین آمریکا بود، تردیدی از خود نشان نداد.

دومین مورد به نحوه‌ی برخورد با چین مربوط می‌شود؛ کشوری که یکی از پایه‌ای‌ترین اصول منفعت ملی در آمریکا، یعنی لزوم وجود تجارت آزاد را به چالش کشیده است. اوباما علی‌رغم اینکه سعی کرده

است خود را به این سیاست متعهد نشان دهد، اما برای پیگیری سیاست کلی خود مبنی بر «تغییر» ناچار بوده است تا در برابر این کشور نرمش نشان دهد. موضوعی که باعث شد هم رقیب جمهوری خواه وی در انتخابات او را به اهمال کاری در برابر چین متهم کند و هم تمایل چین برای حضور مجدد او در قدرت را به دنبال داشته باشد. سیاست خارجی آمریکا بعد از فروپاشی شوروی حول نظرات سه دانشمند آمریکایی ژوزف نای، فرانسیس فوکویاما و ساموئل هانتینگتون تعریف شده است (دهشیار، ۱۳۸۸: ۲۵).

سیاست نفتی ویژه آمریکا در خاورمیانه

در صورتی که مجموعه رفتارها و سیاستهای نفتی آمریکا مورد بررسی قرار گیرد می توان یک رشته استراتژیها و سیاستهای کلان یک کشور را در زمینه مسائل نفت مورد شناسایی قرار داد. این استراتژی هم به مهم ترین مناطق نفت خیز یعنی خاورمیانه مرتبط می شود و هم ابعاد مختلف سیاستهای ایالات متحده در زمینه انرژی را در بر می گیرد. این استراتژیها را می توان به صورت زیر دسته بندی کرد

الف: ممانعت از سلطه رقبا بر منابع نفت خلیج فارس ب: تامین امنیت واردات نفت از حوزه خلیج فارس ج: ایجاد تنوع در منابع عرضه نفت د: کنترل قیمت نفت خلیج فارس

الف: ممانعت از سلطه رقبا بر منابع نفت خلیج فارس

استراتژی جلوگیری از تسلط دشمنان یا رقبا بر منابع انرژی منطقه با آغاز جنگ سرد در دستور کار دستگاه سیاست خارجی آمریکا قرار گرفت. حساسیت شدید ایالات متحده نسبت به استمرار نیروهای شوروی در شمال ایران در ماههای پس از جنگ جهانی دوم در راستای تعیین همین استراتژی بود. در این سالها آمریکا همچنین طرح سری در خصوص انتقال مواد منفجر به حوزههای نفتی منطقه خلیج فارس بویژه عربستان به اجرا گذاشت تا در صورت تهاجم نیروهای شوروی پس از دستیابی آنها به نفت منطقه، امکان بهره برداری از این منابع را از بین ببرد. منطقی که پشت سر این استراتژی بود این است که در صورتی که یک نیروی متخاصم بر منابع نفت خلیج فارس مسلط شود بدین واسطه بر طبق دیدگاه رئالیستها بر قدرت خود به شدت خواهد افزود و در این صورت دفع خطر ناشی از آن هزینه های به مراتب سنگین تر بر دوش آمریکا خواهد گذاشت (حق پناه، ۱۳۹۴: ۵۸).

سیاستهای آمریکا در زمینه مهار ایران پس از انقلاب، و یا مقابله جدی با تجاوز عراق به کویت در همین راستا به اجرا درآمد. حتی به نظر می رسد اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ را نوعی پیش دستی در تقویت حضور خود در منطقه پیش از حضور دیگر رقبا همچون چین در خلیج فارس ارزیابی می کنند.

ب: تامین امنیت واردات نفت از حوزه خلیج فارس

منطقه خاورمیانه درعین حال که حدود دو سوم ذخایر نفت جهان را در خود جای داده منطقه بی‌ثبات به شمار می‌رود و گسترش دامنه بی‌ثباتی ممکن است به سرعت جریان نفت منطقه به سوی بازارهای مصرف را مختل سازد. شوک‌های نفتی مربوط به سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۹ مخاطرات و هزینه‌های مربوط به مختل شدن جریان نفت را برای دنیای غرب و بویژه آمریکا نشان داده است. در این شرایط یکی از استراتژی‌ها عمده نفتی واشنگتن در خاورمیانه حفظ جریان مستمر نفت از این منطقه بوده است. این استراتژی با کاهش وابستگی آمریکا و اروپا به نفت منطقه تغییر نیافته است چرا که اساساً بازار نفت جهان در دروه کنونی بازاری به هم پیوسته و یکپارچه به حساب می‌آید و خریدن نفت از این منطقه به معنای کاهش آسیب‌پذیری در برابر کاهش عرضه به بازار جهانی نفت نیست زیرا هر گونه بحران در این منطقه به شدت بر بهای نفت در دیگر نقاط جهان نیز تاثیر خواهد گذاشت.

مساله دیگر که باید به آن توجه کرد این است که اقتصاد صنعتی ایالات‌متحده به عرضه نفت ارزان عادت کرده است از سوی دیگر آن چیزی که امروز از آن به عنوان اقتصاد جهانی یاد می‌شود، بیشتر شامل همگرایی و پیوند اقتصادهای سه منطقه آمریکای شمالی، اروپا، و شرق آسیا به یکدیگر است به طوری که ۸۰ درصد مبادلات این بلوکهای اقتصادی با یکدیگر صورت می‌پذیرد. در این میان، اقتصادهای در حال شکوفایی شرق آسیا، بیشترین رشد تقاضا برای مصرف نفت را در مقایسه با دو بلوک دیگر به خود اختصاص داده و سهم بیشتری از صادرات نفتی خلیج‌فارس را جذب می‌کنند. در چنین شرایطی استراتژی آمریکا در زمینه تضمین جریان با ثبات نفت خاورمیانه بویژه خلیج‌فارس، هم زمینه کنترل غیرمستقیم این کشورها را بر اقتصادهای آسیایی فراهم می‌کند و هم ضامن سلامت اقتصاد ایالات‌متحده آمریکا است زیرا در عصر جهانی شدن اقتصاد، هر گونه بحران در بلوک شرق آسیا به سرعت اقتصاد آمریکا را تحت تاثیر قرار می‌دهد.^۱ همچنین مساله «اتکای غیر مستقیم اقتصاد غرب به نفت» نیز حائز اهمیت است. اقتصادهای آمریکا و اروپا به طور فزاینده، به واردات کالاهای از آسیا و دیگر مناطق جهان وابسته می‌شوند که برای تولید آنها، مصرف نفت و فرآورده‌های آن حائز اهمیت است. بنابراین هم آمریکا و هم اروپا به واردات گسترده از کشورهای اتکا دارند که خود آنها به واردات نفت از خاورمیانه متکی هستند. تحلیل گران معتقدند حجم اتکای غیرمستقیم آمریکا به نفت خاورمیانه به میزان یک میلیون بشکه در روز است. تقریباً همین میزان برای اروپا در نظر گرفته می‌شود. بنابراین علاوه بر واردات نفتی مستقیم آمریکا از خاورمیانه باید مساله اتکای غیرمستقیم ایالات‌متحده به نفت این منطقه را نیز

^۱ . <http://isrjournals.ir/fa/middle-east-farsi/111-article48.html> (99. 3.17)

مدنظر قرارداد. با در نظر گرفتن اتکای غیرمستقیم آمریکا به نفت خاورمیانه میزان وابستگی نفتی این کشور به خاورمیانه ۳۰ تا ۴۰ درصد افزایش می‌یابد (حیدری و رهنورد، ۱۳۹۰: ۶۳).

ج: کنترل قیمت نفت خلیج فارس

جایگاه ایالات متحده به عنوان بزرگ‌ترین مصرف‌کننده نفت و یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان این ماده در جهان، موفقیت ویژه‌ای به این کشور در خصوص تاثیر گذاری بر بهای نفت خام در بازار بخشیده است. علاوه بر این، حضور موثر شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکا در بازار، مبادلات نفت و توان بالای دیپلماتیک و نظامی ایالات متحده، نقش این کشور را در تأثیر گذاری بر بهای نفت دو چندان رده است. حضور تأثیرگذار آمریکا در قلب نفتی جهان یعنی خلیج فارس نیز موفقیت واشنگتن را در کنترل بهای نفت در بازار یکی از ابزارهای مهم کنترل اقتصاد جهان به شمار میرود و واشنگتن که برای خود نقش مدیریتی در اقتصاد جهان قائل است نمی‌تواند وسوسه استفاده از این ابزار مهم را کنار بگذارد.^۱ (ایالات متحده مدت‌هاست که در چارچوب استراتژی کنترل بهای نفت در بازار، روابط ویژه‌ای را با کشورهای نفت خیز در خاورمیانه برقرار کرده است. روابط آمریکا با شاه ایران بیش از پیروزی انقلاب اسلامی و روابط ایالات متحده با کشورهای هم‌چون عربستان و کویت عمدتاً در همین چارچوب قابل ارزیابی است. همکاری آمریکا با کشورهای مصرف‌کننده، در چارچوب سازمان همکاری اقتصادی و توسعه و همچنین آژانس بین‌المللی انرژی نیز در جهت تلاش برای تاثیر گذاری بر بهای نفت در بازار از ناحیه مصرف‌کنندگان صورت می‌پذیرد (حیدری و رهنورد، ۱۳۹۰: ۶۳).

د: ایجاد تنوع در منابع عرضه نفت

شوکه‌های نفتی دهه ۷۰ حاوی این درس مهم برای ایالات متحده آمریکا بوده برای تأمین انرژی، بیش از حد به یک منطقه تکیه نکنند. در نتیجه همین سیاست بود که بویژه در دهه ۸۰ میلادی، به سرعت بر تولید نفت مناطق غیر از خاورمیانه افزوده شد و تولید نفت در غرب آمریکا، اروپا و آمریکای لاتین، افزایش یافت و یا اساساً آغاز شد. همین سیاست با فروپاشی شوروی نیز استمرار پیدا کرد و واشنگتن در این راستا کمک به افزایش تولید نفت در روسیه و منطقه آسیای مرکزی و دریای خزر را دنبال کرد. بدین ترتیب اگرچه وابستگی آمریکا به نفت خلیج فارس همچنان ادامه یافت اما بر اساس استراتژی تنوع‌بخشی به منابع عرضه نفت، واشنگتن تصمیم گرفت تا حد امکان وابستگی خود را به نفت این منطقه کاهش دهد. به نظر می‌رسد آمریکا در راستای این سیاست، بیشترین توجه خود را در سالهای اخیر به منطقه دریای خزر و آسیای مرکزی معطوف کرده و سیاست تشویق تولید نفت در جمهوری آذربایجان،

^۱. www.AreaStudies/MiddleEast.com 99/6/12)

قزاقستان و ترکمنستان را پیش برده است. بر اساس گزارش وزارت انرژی آمریکا این منطقه بین ۱۷ تا ۳۳ میلیارد بشکه نفت را در خود جای داده است و حجم ذخایر احتمالی نفت این منطقه تایید شود می‌توان گفت آسیای مرکزی و دریای خزر را از نظر ذخایر انرژی در مقام دوم پس از خلیج فارس قرار دارند. با این حال مساله ای که در زمینه بهره‌برداری از نفت این منطقه وجود دارد، این است که دریای خزر به آبهای آزاد راه ندارد و برای انتقال نفت باید شبکه‌ای از خطوط لوله‌های طولانی ایجاد شود. بنابراین ایالات متحده تلاش کرده است با توسل به ابزارهای دیپلماتیک و اقتصادی و در نظر گرفتن ملاحظات سیاسی مربوط به روسیه و ایران، بر تعیین مسیر خط لوله‌های اتصال انرژی در منطقه تاثیر بگذارد. پس از حملات یازده سپتامبر آمریکا با اعزام ده‌ها هزار سرباز، در این منطقه حضور نظامی پیدا کرد. ایالات متحده آمریکا قصد دارد حضور دائمی خود را در قرقیزستان و ازبکستان حفظ کند. آمریکا در زمان ریاست جمهوری اوباما نیجریه، کشورهای همجوار خلیج گینه و آنگولا نیز سیاست تشویق تولید و صادرات نفت را در پیش گرفته است. در آمریکای لاتین نیز، ایالات متحده سیاست افزایش اتکا به واردات نفت از مکزیک و ونزوئلا را پیش برده است. در عین حال سیاست آمریکا در زمینه تنوع‌بخشی به عرضه نفت با مشکلات و موانع عمده‌ای روبرو است. مناطق آسیای مرکزی و خزر با مشکل بی‌ثباتی و ناآرامی مواجهند و از این نظر تفاوت چندانی با خاورمیانه ندارند. بی‌ثباتی و ناآرامی در مناطق نفت‌خیز آفریقا نیز شایع است. در آمریکای لاتین نیز ونزوئلا با مشکل بی‌ثباتی و بحران سیاسی داخلی روبرو است.

حفظ امنیت اسرائیل و عادی سازی رابطه با کشورهای اسلامی

یکی دیگر از ارکان سیاست خاورمیانه ای آمریکا حفظ تامین امنیت اسرائیل و تلاش برای عادی سازی رابطه اسرائیل با سایر کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه است. امنیت این کشور در کنار عامل نفت باعث میشود تا این منطقه برای ایالات متحده اهمیت بسزایی داشته باشد و از آنجا که آمریکا دفاع از اسرائیل را رسالت خود میداند حضور پر رنگ و تاثیرگذار در منطقه نیز جزء سیاستهای واشنگتن قرار میگیرد مهمترین استراتژی خاورمیانه‌ای آمریکا بر حفظ و تأمین امنیت اسرائیل استوار است به عبارت دیگر حمایت از اسرائیل جز منافع ملی درجه اول آمریکا محسوب میشود. یکی از اولویتهای اساسی دولت آمریکا پیشگیری از وقوع یک چالش منطقه‌ای با وجود اتحاد آمریکا و اسرائیل است. روابط آمریکا و اسرائیل تا آن جا پیش رفته است که هیچ عاملی نمیتواند این اتحاد را از هم بگسلد. از این رو

^۱. www.usinfo.state.gov/secretary/ (99.7.12)

ایالات متحده برای رویارویی با تهدیدات استراتژیک مشترک دارای بالاترین سطح همکاری با اسرائیل است. آمریکا خود را متعهد ساخته که اسرائیل باید حاشیه امنیتی کیفی داشته باشد و آن هم در اختیار داشتن انواع سلاحهای کشتار جمعی از جمله سلاح هسته‌های است. به همین علت آمریکا میکوشید منطقه خاورمیانه «به جز اسرائیل» عاری از هر گونه سلاحهای کشتار جمعی شود. هم چنین دولت آمریکا حتی با هر نوع تلاش کشورهای منطقه از جمله ایران در دست یافتن به برابری استراتژیک با اسرائیل شدیداً مخالف بود (علی‌آبادی، ۱۳۹۲: ۲۴۱).

مهار انقلاب اسلامی ایران

به نظر می‌آید پس از انقلاب اسلامی ایران و داعیه‌های ضد امپریالیستی به خصوص ضد آمریکایی آن به یکی از ارکان سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا تبدیل شده است. در سالهای گذشته، سیاست هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران به یکی از چالش‌های آمریکا در خاورمیانه تبدیل شده است. مهم‌ترین چالش در روابط ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران بعد از انقلاب اسلامی ایران، مسئله دستاوردهای هسته‌ای ایران بوده است. در سال ۱۳۸۲ با اعمال فشار دولت بوش، علیه برنامه اتمی ایران پرونده‌های تشکیل و بالآخره پس از دو سال این پرونده به شورای امنیت سازمان ملل ارجاع گردید و تاکنون پنج قطعنامه نیز علیه ایران در این شورا به تصویب رسیده است، اما این قطعنامه‌ها هیچ‌کدام نتوانسته مانع از تداوم فعالیت‌های هسته‌ای ایران شود. در واقع سیاست چماق و هویج آمریکا در مقابله با فعالیت‌های هسته‌ای ایران کاملاً ناکارآمد بوده است. بطور کلی گرچه طی هشت سال گذشته ایران تنها مسئله سیاست خارجی آمریکا نبوده، اما بدون تردید باید ایران را مشکل‌ترین و پیچیده‌ترین مسئله در این عرصه به شمار آورد. نکته مهم در این خصوص این است که به رغم تحریم‌ها، تهدیدها و فشارهای زیاد، ایران کنونی به مراتب قدرتمندتر از آغاز ریاست جمهوری جورج بوش است و جایگاه این کشور در سطح منطقه بدون هیچ تردیدی مستحکم‌تر گردیده است (علی‌آبادی، ۱۳۹۲: ۱۶).

دموکرات‌ها در مقابل جمهوری خواهان - که معتقدند ایران به علت برهم زدن موازنه قوا به زیان اسرائیل و ایدئولوژی ضد غربی صلاحیت دستیابی به تکنولوژی هسته‌ای را ندارد - اعلام نموده‌اند هسته‌ای شدن ایران محیط‌زیست را به خطر می‌اندازد و با ابزار قدرت علمی، اسرائیل را تهدید می‌کند. در چارچوب همین تفکر، حزب دموکرات ممانعت از دستیابی ایران به توان هسته‌ای را در استراتژی خود قرار داده و توفیق در این راه را منوط به اعمال تحریم‌های شدید و همکاری با قدرت‌های دیگر می‌داند. در طرف دیگر این مناقشه، جمهوری اسلامی ایران با مسلم دانستن حق مردم ایران در بهره‌برداری

صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای، انتظار دارد مقامات آمریکایی در سیاست‌های خود تجدید نظر نمایند. چنانچه اعمال تحریم‌های بیشتر و یا پذیرش ایران هسته‌ای را گزینه‌های محتمل اوپاما در قبال مسئله هسته‌ای ایران بدانیم، باید گفت هر دو راه مشکلات زیادی برای رئیس‌جمهور آینده آمریکا در بر خواهد داشت. از یکسو ادامه سیاست‌های بوش در قبال ایران طی هشت سال گذشته برای اوپاما که شعار «تغییر» و مذاکره با مقامات ایرانی را سر داده امکان‌پذیر نیست، و از سوی دیگر امتیازدهی به ایران با توجه به نفوذ اسرائیل و لابی صهیونیسم در هیأت حاکمه آمریکا و بویژه بین دموکرات‌ها امری بسیار دشوار است (شفیعی، ۱۳۸۶: ۳۶).

با توجه به دوران گذار در خاورمیانه، اصرار ایران بر تداوم برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای خود، چگونگی موضع‌گیری رژیم صهیونیستی در قبال فلسطین و خیزش اسلام سیاسی در کشورهای عرب همسایه این رژیم، خاورمیانه مهم‌ترین چالش برای سیاست‌گذاران خارجی دولت آمریکاست. و اولویت‌های کلیدی برای برون‌رفت از مشکلات و چالش‌های پیشرو، قطعاً در دستور کار مقامات آمریکایی خواهد بود. اولویت‌های سیاست کاخ سفید در منطقه مبتنی بر پیشگیری از جهت یافتن مطالبات مردمی علیه حضور آمریکا در منطقه و برقراری تعاملی متعارف و نزدیک حتی با رهبران جنبش‌های اسلامی درگیر در قدرت است. خاورمیانه با تولید روزافزون مجموعه‌های از چالش‌ها مواجه است که هر کدام نیازمند وضع سیاست‌هایی با چارچوب‌های مختلف است. ریس جمهور این کشور با سیاست‌های مصمم و درخور توجه، واکنش‌های خاصی به هر کدام از موارد نشان می‌دهد. اولویت دیگر آمریکا در خاورمیانه، کشور ایران است و نحوه برخورد و مقابله با ایران برای آمریکا بسیار حائز اهمیت است. امروزه تغییر حکومت در ایران، اولویت نخست آمریکا، در منطقه خاورمیانه است و موضوعی است که همه متحدان آمریکا در منطقه و خارج از منطقه، می‌توانند در مورد آن توافق داشته باشند. همه می‌خواهند حکومت ایران برود. تغییر در ایران، از نظر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی و استراتژیک باعث تغییر کل منطقه خواهد شد. این تغییر در واقع خبر از شکل‌گیری خاورمیانه جدیدی می‌دهد. مشاور سابق معاون امنیت ملی اسرائیل و عضو ارشد برنامه امنیت بین‌المللی در مرکز بلفر مدرسه هاروارد کندی، در یادداشتی می‌نویسد آمریکا باید به فکر تغییر حکومت در ایران باشد.

طرح دموکراتیزه کردن خاورمیانه

آمریکا اعلام کرده برنامه آن گسترش دموکراسی در منطقه است. آمریکا با حمله به عراق و سرنگونی کردن رژیم صدام حسین در نظر داشت عراق را به عنوان یک نمونه موفق دموکراسی و سرمایه‌داری در

منطقه تبدیل کند تا در سایه آن بتواند روند دموکراسی را در منطقه آغاز و آن را مورد اجرا درآورد. نو محافظه کاران آمریکا در صدد بودند تئوری دومینو را در منطقه خاورمیانه اجرا کنند. براساس این تئوری در صورت برقراری دموکراسی در عراق حکومت‌های مستبد منطقه، یکی پس از دیگری ریزش خواهد کرد. پل ولفوو ویتز می گوید: ایجاد دموکراسی در عراق، حتی به صورت ناقص، امواجی ایجاد خواهد کرد که تمام منطقه را تکان خواهد داد. در این میان کشورهایمانند سوریه، عربستان سعودی و مصر در کانون توجه خواهند بود و برای انجام اصلاحات دموکراتیک - شرط قرار خواهند گرفت الگوی عملیاتی طرح، آلمان و ژاپن پس از جنگ جهانی دوم است. بر اساس این طرح، آلمان مدلی برای اروپا و ژاپن مدلی برای آسیا و اکنون عراق مدلی برای خاورمیانه است. پس از جنگ دوم خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ شیمون پرز، نخست‌وزیر اسرائیل طرحی تحت عنوان خاورمیانه جدید ارائه کرد. در این طرح گفته شده بود صلح از طریق توسعه امکان پذیر است و در سال ۲۰۰۴ این الگو تکرار شد. در طرح آمریکا تغییرات در خاورمیانه اجتناب ناپذیر است. دیگ چنی می گویند روزگار بی توجهی و نگرستن به دیگری در حالی به سر آمده است که حکومت‌های استبدادی خاورمیانه آزادی و حقوق بشر را پایمال می کند، ثروت ملت خود را می دزد و سپس با خوراندن دائمی نفرت ضد غربی (ضد آمریکایی) به مردم در صدد هستند ناکامی هایشان را توجیه کنند (غریبانی زندی، ۱۳۸۹: ۸۵).

برخی معتقدند برقراری دموکراسی در خاورمیانه به راحتی امکان پذیر نیست و مخالفت‌های داخلی در عراق با آمریکا بیان کننده این مسئله است. برژینسکی می گوید در مورد استقرار دموکراسی در خاورمیانه باید با احتیاط پیش رفت. زیرا ممکن است عواقب ناخواسته در پی داشته باشد. اگر فلسطینی‌ها می توانستند در انتخاباتی واقعاً آزاد رهبری برای خود برگزینند (شهرام‌نیا، ۱۳۹۴: ۲۷).

سوریه و قدرت یابی داعش

سوریه برای چند دهه به خصوص در دوره رقابت شدید ایدئولوژیکی، راهبر سیاست اعراب بوده است. این کشور در سراسر قرن بیستم برای قدرت ها و گرایش های مخالف جایزه ای نهایی بود. هر گرایش سیاسی یا ایدئولوژیک که در سوریه به پیروزی می رسید، به طور قطع بر صحنه سیاسی اعراب سلطه می یافت. این ویژگی ممتاز سوریه موجب شد به دنبال تحولات و انقلاب های عربی سال ۲۰۱۱، سوریه مورد توجه جدی بازیگران مختلف منطقه ای و بین المللی قرار گیرد. این شرایط فشار به دولت سوریه را برای کناره گیری از قدرت تشدید کرد و اعتراضات مردمی در برخی از مناطق از جمله درعا و سرکوب اعتراضات توسط دولت، بهانه را برای ورود بازیگران خارجی از جمله گروه های افراطی اسلامی مانند

داعش و جبهه النصره و... به درگیری‌ها و نهایتاً جنگ داخلی سوریه فراهم کرد، بطوری که در مدت سه سال حدود دو سوم خاک سوریه تحت اشغال معارضه به ویژه داعش، درآمد و موجب آوارگی میلیون‌ها سوری، کشته شدن بیش از دویست هزار نفر و تخریب شهرها و زیرساخت‌های این کشور شد (قاسمی، ۱۳۸۹: ۸۵).

حضور سردار سلیمانی در عراق، سوریه و مبارزه با داعش

سردار شهید حاج قاسم سلیمانی شخصیتی بسیار برجسته در جبهه مقاومت و از یادگاران دوران دفاع مقدس بود. هنگامی که خبر شهادت او در رسانه‌های اعلام شد شاید بسیاری از مردم هنوز باورشان نمی‌شد که چنین اتفاقی رخ داده است، او چهره درخشان و برجسته محور مقاومت به ویژه در دوران مبارزه با شجره خبیثه ملعونه داعش بود. این شهید بزرگوار توانست جبهه مقاومت را در سراسر جهان تشکیل دهد و به همین دلیل هم آمریکا و صهیونیست‌ها و همه کفار مخالف سردار سلیمانی هستند. فرمانده لشکر ۴۱ ثارالله در دفاع مقدس، سازمان‌دهنده نیروهای حزب الله در جنگ ۳۳ روزه لبنان و فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران و کابوس داعش و جبهه‌النصره و دار و دسته‌شان امروز هدف اقدام تروریستی دولت آمریکا قرار گرفته است. واکنش‌ها به شهادت سرلشکر سلیمانی که برای بسیاری همچنان همان «حاج قاسم» سال‌های جنگ بود در ۶۳ سالگی و پس از نزدیک به چهار دهه مبارزه بی وقفه نشان از محبوبیت کمیاب یک چهره نظامی داشت. هنگامی که داعش در سال ۲۰۱۱ میلادی پیشروی‌های خود را در مناطق عراق و سوریه آغاز کرد؛ این سردار سلیمانی بود که با حضور خود در این مناطق و با تشکیل جبهه مقاومت شکست سختی بر آنان وارد کرد. دولت اسلامی عراق در آن زمان عملیات‌های تروریستی زیادی را در عراق پایه‌ریزی کرد؛ بعد از دستگیری «ابوعمر البغدادی»، ابوبکر البغدادی در سال ۲۰۱۰ میلادی به عنوان سرکرده این گروه تروریستی تعیین شد؛ همزمان با آغاز بحران در سوریه، عناصر گروه تروریستی دولت اسلامی عراق فعالیت‌های خود در سوریه را آغاز کردند و شاخه این گروهک در عراق با نام «جبهه النصره لاهل الشام» تشکیل شد و در نهایت در سال ۲۰۱۳ ابوبکر البغدادی در پیامی صوتی ادغام «جبهه النصره» و «دولت اسلامی در عراق» را اعلام کرد تا گروهک تروریستی داعش دولت اسلامی در عراق و شام تشکیل شود. داعشی‌های تروریست خیلی زود و در اوایل سال ۲۰۱۴ با انجام عملیات‌های تروریستی و کشتار بی‌رحمانه مردم وارد شهر فلوجه در استان الانبار عراق شدند و پس از آن نیز در شهرهای مختلف این کشور تحرکاتی را انجام دادند.

علل شکست آمریکا در منطقه خاورمیانه

دست یافتن و یا عدم دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده، ملاکی برای ارزیابی موفقیت و یا شکست است با توجه به این امر می توان گفت که آمریکایی ها به علت عدم دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده در خاورمیانه تاکنون با شکست مواجه شده اند. آمریکایی ها می خواستند بر منابع نفتی منطقه تسلط کامل یافته و ضمن حذف نظام جمهوری اسلامی به کمربند طلایی سوریه، عراق، ایران و افغانستان دست یابند. اسلام گرایی را در منطقه سرکوب و اسرائیل را محور سازماندهی مجدد نظام مورد نظر در خاورمیانه قرار دهند.

پدیده داعش از موضوعات نوظهوری است که روابط بین المللی کنونی را با پیچیدگی های زیادی روبرو کرده است. یک گروه تروریستی که جمعیت زیادی را در خود جای داده است، سرزمینی به مراتب گسترده تر از سرزمین تحت حاکمیت برخی از دولت ها را در اختیار گرفته است و در سر رویای ایجاد یک امپراتوری را می پروراند. ترکیب جمعیتی این گروه طیف های گسترده ای را در برمی گیرد. از افراد محلی گرفته تا کسانی که از کشورهای گوناگون و با زمینه های آموزشی و تحصیلاتی را در برمی گیرد. آنچه در این گروه مشترک است تفسیر و برداشتی افراطی از احکام دینی، قشری گری و خشونت است.

نتیجه گیری

خاورمیانه از سال ۲۰۱۱ فرآیندی جدید را تجربه می کند که این وقایع هم می تواند در قالب تداوم تحولات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد و هم می تواند به صورت مجزا و به عنوان مرحله ای تاریخی و دورانی جدید در این منطقه مورد مطالعه قرار گیرد. اما موضوعی که به عنوان نقطه مشترک هر دو دوره باید به آن اشاره کرد، افزایش خشونت و درگیری های طایفی و مذهبی در خاورمیانه است. این امر که با افزایش فعالیت جریان های سلفی و نو سلفی در خاورمیانه همراه شد، در تحولات اخیر سوریه و عراق جلوه عینی گسترده ای به خود گرفت. تحولات بیداری اسلامی در منطقه با هدف رسیدن به دموکراسی آغاز شد، اما آنچه در پی این تحولات بروز و ظهور یافت نه دموکراسی بلکه قدرت گیری جریان های تکفیری بود، در حال حاضر منطقه جنوب غرب آسیا (خاورمیانه) در کانونی از تحولات سیاسی و ژئوپلتیک قرار گرفته است که محیط امنیتی، امنیت منطقه ای، انرژی، صلح و امنیت جانی را تحت تأثیر قرار داده است. با این حال در خصوص منشأ و شکل گیری این تحولات در درجه اول باید به تقابل دو جبهه مقاومت با محوریت جمهوری اسلامی ایران و جبهه مثلث امریکا، صهیونیسم و کشورهای مرتجع منطقه اشاره کرد. اما در این بین از بعد تاریخی نمی توان و نباید از تأثیرگذاری عمیق

انقلاب اسلامی و آرمان‌های بلند آن بر تقویت روحیه مبارزه با خودکامگی غفلت کرد. همان‌طور که تمامی اندیشمندان غربی و اسلامی نیز اذعان می‌کنند شعاع تأثیرات انقلاب اسلامی فراتر از منطقه رفت و کل دنیا را متأثر از جهان بینی جدید خود ساخت. در خصوص تحولات جدید خاورمیانه دو مقطع را باید در نظر گرفت. با این حال و با وجود تلاش‌های مخرب این کشورها سیر تحولات در منطقه طوری پیش رفت که آمریکایی‌ها و شرکای منطقه‌ای‌شان در حصول اهداف خود ناکام ماندند. در این ناکامی نقش ایران بی‌بدیل بود. جمهوری اسلامی ایران که همزمان هم سردمدار مبارزه با تروریسم و هم قربانی آن است، به کمک گروه‌های مقاومت، مانع تلاش‌های معاندانه مثلث، استکباری، عبری و عربستان شد. جالب بودن مسأله در اینجاست که آمریکا گروه‌های حامی ثبات و ضد تروریسم را در ردیف گروه‌های تروریستی می‌نشانند. این در حالی است که عربستان با اعمال جنایت‌های انسانی در یمن، مورد حمایت‌های متعدد سیاسی، نظامی و لجستیکی واقع می‌شود. این دوگانگی در رفتار، ماهیت و انگیزه اصلی آمریکا و عربستان را در منطقه برملا می‌سازد. بی‌گمان در نتیجه این گونه ناهماهنگی‌ها و دوگانگی رفتارها بود که بیداری اسلامی در منطقه به جای هدف قرار دادن اسرائیل و خودکامگان عربی، گرفتار در جنگ‌های خونین تروریستی تکفیری شد.

داعش به عنوان یک نوع بیماری مزمن، درونی و ذاتی در جهان اسلام محسوب می‌شود لذا نمی‌توان آن را صرفاً دست پرورده آمریکا و غرب یا دیگر کشورها دانست، هرچند که آنها نیز در پیدایش و گسترش آن نقش داشتند بلکه این معضل می‌تواند به عنوان ابزار مورد سوء استفاده قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی قرار گیرد. نگاهی به ایدئولوژی این گروه نشان می‌دهد، اقدامات داعش برای جوانان فقیر، بیکار، کم‌سواد، سرخورده در کشورهای خاورمیانه جذاب می‌باشد، لذا عضوگیری توسط این گروه در میان جوانان سرخورده در کشورهای غربی نیز به راحتی انجام شود. داعش به دنبال برپایی خلافت و احیای تمدن شکوفای اسلامی دوران بنی‌عباس، اجرای فرامین اسلام، ساده‌سازی فهم اسلامی با رجوع مستقیم و بدون واسطه به نص، تخلیه شور و هیجانات جوانانی با بهره‌گیری از اقدامات نظامی و مسلحانه و کسب درآمد از طریق غنائم به شیوه سنی (قتل فرد تکفیر شده واجب، خون او مباح مهدور الدم، مال او غنیمت، زن و فرزند نیز به عنوان کنیز و غلام...) می‌باشد. این پدیده توانست با بهره‌گیری از ضعف نظام‌های فاسد در برخی کشورهای عربی و تشدید خشونت‌های فرقه‌ای و مذهبی، رشد چشم‌گیری داشته باشد و نوعی خوانش رادیکال و بنیادگرانه از اسلام سیاسی را ارائه دهد که مورد سوء استفاده آمریکا، اسرائیل، غرب و حتی برخی کشورهای منطقه از جمله عربستان قرار گرفته است.

چند کشور در بحران سوریه که در اسفند ماه سال ۱۳۸۹ شروع و پس از مدت کوتاهی به جنگی بین‌المللی تبدیل شد، نقش اساسی دارند که در این میان آمریکا نقش فرماندهی، انگلیس طراح جنگ، عربستان و قطر (به دستور آمریکا) تامین کننده منابع مالی و ترکیه نیز مسئولیت لجستیک و پشتیبانی این جنگ خانمانسوز را به عهده دارند، موجب ویرانی کشور سوریه شده اند.

هدف اصلی جنگ سوریه تامین امنیت رژیم صهیونیستی و نابودی جبهه مقاومت اسلامی ضد این رژیم که سوریه نیز جزو آن می‌باشد، بوده است.

تا پیش از شکست گروه تروریستی «داعش» در سوریه در آذر ماه سال ۱۳۹۶ که به عنوان بازوی آمریکا در این کشور عمل می‌کرد، واشنگتن به غیر از جاسوسان «سیا» هیچ نیروی در سوریه نداشت و آمریکا در کنار رژیم صهیونیستی با بمباران مواضع ارتش سوریه و جبهه مقاومت اسلامی، کمک‌های فراوانی به گروه‌های تروریستی به ویژه داعش می‌کرد.

با شکست گروه تروریستی داعش در آذرماه سال ۱۳۹۶، گروه‌های تروریستی دیگر که به آمریکا وابسته بودند، مستقیماً جایگزین عناصر این گروهک در سوریه شدند و دقیقاً از همان زمان نیز به جای داعش اقدام به ناامنی و استخراج و سرقت نفت سوریه و ادامه کشتار مردم این کشور کردند. طی یک سال گذشته آمریکا با اعزام نیرو و تجهیزات بیشتر حضور خود را در مناطق نفت خیز سوریه بیشتر کرده، حضوری که تنها منجر به سرقت بیشتر معادن مردم این کشور و ناامنی در آنجاها شده است.

دولت سوریه مدت‌هاست که در حال تصفیه و پاکسازی آخرین بقایای تروریست‌های مورد حمایت غرب و اعراب و ترکیه و اسرائیل است و بدون تردید، این مهم را مرهون حمایت متحدان متعهدش مانند روسیه، ایران، حزب الله لبنان و دیگر گروه‌های محور مقاومت اسلامی است. اکنون که روسیه و ایران و متحدان شان در کنار ارتش و دولت سوریه، در حال سپری کردن آخرین مراحل پیروزی کامل در بزرگ‌ترین نبرد ضد تروریستی جهان هستند. اگر بخواهیم یک جمع بندی دقیق و منطبق بر واقعیات از نظریه‌های گوناگونی که در این حوزه منتشر شده انجام دهیم، باید بگوییم به طور دقیق مداخله نظامی آمریکا در خاورمیانه به بهانه‌ی مبارزه با تروریسم، ایدئولوژی مذهبی مبتنی بر برداشت‌های ناصحیح از اسلام، فقدان شکل‌گیری دولت-ملت مدرن و نقش بازیگران منطقه‌ای از جمله قطر و ترکیه و فراموشی‌ای از جمله آمریکا چهار عامل اصلی و عمده‌ای بوده است که خاورمیانه را به گونه‌ی فزاینده به مکانی مناسب و مستعد برای شکل‌گیری و فعالیت گروه‌های تروریستی نظیر داعش در ابعاد متعدد تبدیل نموده است.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- احمدی، حمید (۱۳۹۴). **ریشه‌های بحران خاورمیانه**، تهران: انتشارات مؤسسه کیهان.
- پی‌یردرنیک، مران (۱۳۹۲). **خاورمیانه در قرن بیستم**، ترجمه فرنگیس اردلان، تهران: نشر جاویدان.
- جوان‌شهرکی، مریم (۱۳۸۷). «بنیادهای تئوریک سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر»، **پژوهشنامه سیاست خارجی آمریکا**، شماره ۲۲، فروردین.
- حق‌پناه، جعفر (۱۳۹۴). «مشارکت بریتانیا و ایالات متحده در افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر و دلایل ناکامی آن»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره مسلسل ۶۰، شماره دوم، سال شانزدهم، تابستان.
- حیدری، محمدعلی و رهنورد، حمید (۱۳۹۰). «افغانستان، نیروهای بیگانه و چالش دولت‌سازي»، **فصلنامه ره‌نامه سیاستگذاری**، سال دوم، شماره چهارم، زمستان.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۸). «ناکامی‌های آمریکا در افغانستان»، **مجله سیاسی-اقتصادی**، شماره ۲۷۰.
- شفیعی، نودر (۱۳۸۶). **چالش‌های اساسی دولت کرزای: کتاب آسیا (۳) (ویژه افغانستان پس از طالبان)**، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- شهرام‌نیا، امیرمسعود (۱۳۹۴). **جهانی شدن و دموکراسی در ایران معاصر**، تهران: نگاه معاصر.
- علی‌آبادی، علیرضا (۱۳۹۲). **افغانستان (مباحث کشورها ۶)**، تهران: وزارت امور خارجه، موسسه چاپ و انتشارات.
- غریباق زندی، داود (۱۳۸۹). «فرآیند ملت‌سازي و بازسازی هویت ملی در عراق: تجارب تاریخی و دورنمای آینده»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال سیزدهم، شماره اول، بهار، شماره مسلسل ۴۷.
- قاسمی، محمدعلی (۱۳۸۹). «بازیگران مؤثر بر عراق آینده: منافع و سناریوها»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره ۴۷، بهار.
- قوام، عبدالعلی و زرگر، افشین (۱۳۸۸). **دولت‌سازي و ملت‌سازي و نظریه روابط بین‌الملل؛ چارچوبی تحلیلی برای فهم و مطالعه جهان دولت‌ها- ملت‌ها**، تهران: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.
- کلیفورد، مری لوئیس (۱۳۹۱). **سرزمین و مردم افغانستان**، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مستوری کاشانی، ناصر (۱۳۷۱). **افغانستان دیپلماسی دو چهره**، تهران: انتشارات ایران شهر.